



هوش معنوی؛ مؤلفه‌ها و مبانی آن در حکمت متعالیه

سید مرتضی حسینی شاهرودی*
ریحانه شایسته**

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۶/۷؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۹/۵)

چکیده

هوش معنوی در سال‌های اخیر از جمله سازه‌های مورد توجه در روان‌شناسی محسوب می‌شود. از دست دادن امید به زندگی و احساس یاس و ناکامی در انسان‌های عصر فناوری، روان‌شناسان را به شناسایی سازه‌های راهگشا واداشت که به هوش معنوی یا وجودی معروف است که بالاترین سطح هوشی و قوی‌ترین نوع سازگاری فرد با محیط محسوب می‌شود.

از طرفی معنویت یکی از ارکان مهم فلسفه صدرای محسوب می‌شود و گرچه اصطلاح هوش معنوی در حکمت متعالیه به کار نرفته است، اما می‌توان این سازه مهم، ویژگی‌ها و مؤلفه‌ها، مبانی و ساختار اصلی و موانع رشد آن را از دیدگاه ملاصدرا استخراج کرد.

این بررسی نشان می‌دهد با توجه به دستگاه فکری ملاصدرا، سازه هوش معنوی در قالبی واقعی‌تر و مؤثرتر قابل تعبیه است، به صورتی که نه تنها هر انسانی با تقویت این هوش به معیارهای مورد توجه روان‌شناسان برای یک انسان سالم نزدیک می‌شود، بلکه انسان را به حقیقت خود یعنی تبدیل شدن به انسان کامل یاری می‌رساند.

واژه‌های کلیدی: ملاصدرا، هوش معنوی، معنویت، هوش، روان‌شناسی

مقدمه

هوش معنوی^۱ با مسامحه هوش وجودی^۲ (هستی‌گرا)، یکی از مهم‌ترین ابعاد هوش بشری است که در سال‌های اخیر در روان‌شناسی غرب مورد توجه قرار گرفته است، اما اولاً تحقیقات منسجم و دقیقی برای شناخت و ویژگی‌های آن نسبت به سایر هوش‌ها انجام نشده است و ثانیاً هنوز چگونگی ورود آن به حیطه روان‌شناسی تجربی مشخص نشده است. بنابراین محققین در بررسی‌ها و تطبیق‌های خود با مشکلاتی همچون عدم تبیین درست معنا و عدم دسترسی به مبانی روشن و دقیق مواجه هستند.

با این حال پژوهشگران دریافته‌اند افرادی که دارای جهت‌گیری‌های معنوی هستند، بهتر و سریع‌تر به درمان پاسخ می‌دهند و به شکل مناسب‌تری با آسیب‌دیدگی و بیماری کنار می‌آیند (ایمونز^۳، ۲۰۰۰، ۵۷-۶۷). علاوه بر این تمرین‌های معنوی باعث افزایش آگاهی و بینش نسبت به سطوح چندگانه هوشیاری می‌شوند و بر عملکرد افراد تأثیر مثبتی دارند (غباری بناب، ۱۳۸۶، ۱۴۱).

گرچه روان‌شناسان هوش معنوی را برای زندگی بهتر و سالم‌تر فرد مطرح کردند، متون دینی و عرفان‌های غیر کاذب آن را زمینه‌ساز تبدیل انسان سالم به یک انسان کامل نیز دانسته‌اند.

هدف این مقاله بررسی جایگاه هوش معنوی در یکی از مهم‌ترین مکاتب فلسفه اسلامی است. در این بررسی سعی بر آن است که به سؤالات زیر پاسخ داده شود:

کدام‌یک از مؤلفه‌های هوش معنوی در فلسفه ملاصدرا وجود دارد و چه مؤلفه‌هایی را با توجه به حکمت متعالیه می‌توان به سازه هوش معنوی اضافه کرد؟ این فلسفه چه راهکارهایی برای رشد و فعلیت انسان‌ها در این هوش معرفی می‌کند؟ چه نقاط ضعف و قوتی در تئوری اصلی هوش معنوی بر اساس حکمت متعالیه وجود دارد و چه نقاط افتراق و اشتراکی از هوش معنوی به‌عنوان نظرگاهی روان‌شناسانه و هوش معنوی به‌عنوان طرحی نامحسوس در حکمت متعالیه وجود دارد؟

1. spiritual intelligence
2. existential
3. Emmons

هوش معنوی (هوش وجودی)

استیونز^۱ در سال ۱۹۹۶ برای اولین بار و ایمونز در سال ۱۹۹۹ مفهوم هوش معنوی را در ادبیات دانشگاهی روان‌شناسی مطرح کردند.

به اعتقاد ایمونز معنویت می‌تواند شکلی از هوش تلقی شود، زیرا عملکرد و سازگاری افراد را پیش‌بینی می‌کند و قابلیت‌هایی را مطرح می‌کند که فرد را قادر می‌سازد به حل مسائل پردازد و به اهداف خود دسترسی داشته باشد (ایمونز، ۲۰۰۰، ۲۷-۳۴). این نوع هوش از نظر برخی چنان مهم تلقی می‌شود که آن را نوعی هوش غایی می‌دانند (سانتوس^۲ به نقل از زوهار و مارشال، ۲۰۰۰، ۱۴۹).

گاردنر^۳ نیز نه نوع هوش را مطرح می‌کند که شامل هوش زبانی، موسیقایی، منطقی-ریاضی، فضایی، بدنی-حرکتی، هوش درون فردی، هوش بین فردی و هوش طبیعی و هوش وجودی^۴ می‌شود. هوش وجودی که وی از آن سخن می‌گوید بر مسائل زندگی غایی، پرسش‌های عمیق از هستی، مرگ، سرشت نهایی جهان مادی و معنوی و غوطه‌وری در آثار هنری متمرکز است. (رک گاردنر: ۱۹۸۳)

برای هوش معنوی تعاریف و ویژگی‌های مختلفی بیان شده است، اما به‌طور کلی هوش معنوی دربردارنده نوعی سازگاری و رفتار حل مسئله است که بالاترین سطوح رشد در حیطه‌های مختلف شناختی، اخلاقی، هیجانی، بین فردی و ... را شامل می‌شود و فرد را در جهت هماهنگی با پدیده‌های اطرافش و دستیابی به یکپارچگی درونی و بیرونی یاری می‌کند (عبدالله زاده، ۱۳۸۸، ۷۶). هوش معنوی به فرد توانایی یافتن معنای زندگی را می‌دهد (هلما، ۲۰۰۴، ۲۳۹-۲۵۳) که به وسیله آن مشکلات معنایی و ارزشی شخص حل

1. Stevens

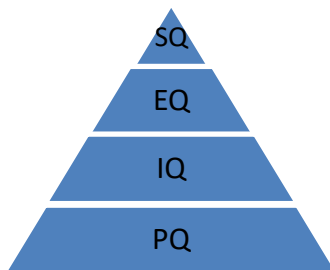
2. Santos

3. Gardner

۴. عنصر اساسی و مهم در هوش معنوی و هوش وجودی «توانایی برای یافتن معنای زندگی» است، بنابراین اگر چه این دو کاملاً همانند نیستند، اما سازه‌های مرتبط با هم به شمار می‌آیند که تا حدودی با یکدیگر هم‌پوشی دارند (هلما، ۲۰۰۴، ۴) و از آن‌جا که استفاده از هر یک از این دو اصطلاح به جای هم هدف این نوشتار را تامین می‌کند، بنابراین از تفاوت‌های احتمالی بین این دو مفهوم چشم‌پوشی می‌شود.

شده و فعالیت‌های زندگی در فضایی غنی‌تر و وسیع‌تر و بامعناتر قرار می‌گیرد (زوهار و مارشال، ۲۰۰۰، ۴)

ویگلزورث^۱ هوش را به چهار دستهٔ بدنی، شناختی، هیجانی و معنوی تقسیم می‌کند (ویگلزورث، ۲۰۰۴، ۱-۳) و هوش معنوی را برترین و بالاترین لایه از سطوح هوش معرفی کرده که به درک معنویات و ارزش‌ها در زندگی شخصی و روابط بین فردی می‌پردازد.



رابطهٔ هوش‌ها (ویگلزورث، ۲۰۰۴)

بین مراتب هوش تفاوت‌هایی عمیقی وجود دارد که این تفاوت‌ها اهمیت هوش معنوی را مشهود می‌کند؛ از جمله این که هوش شناختی (IQ) و هوش هیجانی (EQ) هر دو در محدودهٔ دانش‌ها و اطلاعات زیستی هستند، ولی هوش معنوی شامل تفکرات انتزاعی و دور است. هوش معنوی از طریق دانش‌ها و قوانین معنوی که در دنیای ما پیدا می‌شود به کار برده می‌شود. در حقیقت هنگامی که EQ، IQ و SQ با هم به صورت هماهنگ به کار برده می‌شوند، ما قادر به آشکار کردن نیروی درونی‌مان به‌طور فزاینده و فراوان هستیم (فرامرز سهرابی، ۱۳۸۷، ۱۴-۱۸).

تفاوت مهم دیگر این است که بهرهٔ هوش (SQ) فقط برای انسان مطرح است، درحالی که متخصصان معتقدند IQ را رایانه‌ها هم دارند و EQ در پستانداران رده‌های عالی هم دیده می‌شود (صمدی، ۱۳۸۵، ۱۰۲).

1 Wigglesworth

هوش معنوی باعث تقویت برخی ویژگی‌ها در انسان می‌شود که همین عوامل نشان‌دهنده برخورداری فرد از هوش معنوی است. از دیدگاه نگارنده ویژگی‌ها و مؤلفه‌هایی که روان‌شناسان برای هوش معنوی در نظر گرفته‌اند را می‌توان در هفت دسته طبقه‌بندی کرد^۱:

الف: تقویت اعتقاد به یک موجود معنوی

از نظر سانتوس هوش معنوی بازشناسی و باور یک موجود معنوی برتر است (سانتوس، ۲۰۰۶، ۲)

ب: ایجاد و بالا بردن ظرفیت‌های معنوی

که برای نمونه می‌توان به ظرفیت برای تعالی (سانتوس^۲ به نقل از زوهار و مارشال، ۲۰۰۰، ۱۴۹ و ایمونز، ۲۰۰۰، ۳-۲۶)^۳ و ظرفیت پرهیزگاری (همان) اشاره کرد.

ج: تحقق تجربیات معنوی

توانایی تجربه کردن حالت‌های هوشیاری عمیق (سانتوس به نقل از زوهار و مارشال، ۲۰۰۱، ۱۴۹ و ایمونز، ۲۰۰۰، ۳-۲۶) و لزوم شناسایی هدف زندگی (وجود چیزی که انسان را فرامی‌خواند) (سانتوس، ۲۰۰۶، ۲) از جمله شاخصه‌های این دسته است

د: توانایی ارزشمند کردن و معنادار کردن رفتارها

این نوع توانایی را می‌توان در مواردی هم چون توانایی برای تشکیل سلسله مراتبی از ارزش‌ها و اهداف که به سیستم اعتقادی سازمان‌یافته فرد مربوط است (هلما، ۲۰۰۴، ۲۳۹) و همچنین توانایی برای خدایی کردن و تقدس بخشیدن به امور روزانه (ایمونز،

۱. البته ممکن است بعضی از موارد در دو یا چند طبقه قرار بگیرند یا بتوان با مقسم‌های دیگری این تقسیم را انجام داد.

2. Santos

۳ این واژه به تجربیات فراشخصی یا وحدت بخش اشاره می‌کند که ارتباطی فراسوی خود شخصی مان فراهم می‌سازد و شامل ارتباط با وجودی مقلّس یا واقعیتی غایی می‌شود.

۲۰۰۰، ۳-۲۶) که در اسلام با نمود شروع کارها با نام خدا و انجام آن‌ها با رضایت خداوند مشهود است خلاصه کرد.

علاوه بر این که شامل اعتقاد به گران‌بها و مقدس بودن زندگی (فرویدمن و مک دونالد به نقل از آمرام، ۲۰۰۵، ۱۵) و توانایی ادراک ارزش‌های سودمند احتمالی در موقعیت‌های عینی - مانند از دست دادن نزدیکان که فرد را برای یافتن معنای جدیدی از زندگی به چالش می‌کشد - (هلمما، ۲۰۰۴، ۲۵۳) می‌شود.

ز: توانایی سازگاری بهینه با محیط

این دسته شامل مواردی همچون انعطاف‌پذیری (هلمما، ۲۰۰۴، ۲۵۳)، توانایی برای استفاده از منابع معنوی برای حل مسائل (برخورد با مشکلات و استرس‌های شدید) (ایمونز، ۲۰۰۰، ۳-۲۶)، توانایی برای رویارویی با مشکلات و دردها و چیره شدن بر آن‌ها (هلمما، ۲۰۰۴، ۲۵۳)، الهام از طریق ارزش و بصیرت‌ها، اجتناب از بد کردن نسبت به دیگران (همان) و شناخت اصول زندگی و پذیرفتن این امر که برای داشتن زندگی موفق باید سبک زندگی و تصمیمات خود را مطابق این اصول شکل داد (سانتوس، ۲۰۰۶، ۲) می‌شود.

ه: خودشناسی

خودشناسی می‌تواند در بردارنده مولفه‌هایی هم چون هوشیاری و خودآگاهی، حرکت فراتر از یک خویشتن مفرد به یک کلیت به هم پیوسته، داشتن صلح و آرامش نسبت به خویشتن (همان)، ارتقای خود به عنوان یک کل بزرگ‌تر (فرویدمن و مک دونالد به نقل از آمرام، ۲۰۰۵، ۱۵)، آگاهی از سطوح چندگانه هوشیاری و رشد آن‌ها (همان)، عدم وابستگی به دیگران و مقاومت در برابر شیوه‌ها و سنت‌های معمول جامعه (هلمما، ۲۰۰۴، ۲۳۹)، توانایی برای مدیریت کردن خویشتن و مسائل برای رسیدن به اهداف یا شیوه‌های مناسب (هلمما، ۲۰۰۴، ۲۳۹-۲۵۳) و شناختن جایگاه خود نزد خداوند (شخصیت فرد بازتاب فهم وی از خداوند است). (سانتوس، ۲۰۰۶، ۲) باشد

ی: توانایی درک مسائل فلسفی و هستی‌شناسی

توانایی درک مسائل فلسفی و هستی‌شناسی از نظر نگارنده شامل مولفه‌هایی مانند جستجو برای پاسخ به سؤال‌های اساسی (هلم، ۲۰۰۴، ۲۳۹)، قبول خود به‌عنوان موجودی معنوی و پذیرش موقتی بودن زندگی (سانتوس، ۲۰۰۶، ۲)، تمرکز داشتن بر معنی‌نهایی (فرویدمن و مک دونالد به نقل از آمرام، ۲۰۰۵، ۱۵)، تفکر وحدت‌گرا را در برمیگیرد. (هلم، ۲۰۰۴، ۲۳۹)

بخش دوم: هوش معنوی در فلسفه ملاصدرا

اگر انسان‌شناسی و به‌طور کلی فلسفه ملاصدرا با دیدگاه روان‌شناسانه مورد بازنگری قرار گیرد، برخی از اصول و مبانی تحکیم‌بخش دانش روان‌شناسی از آن استخراج می‌شود؛ این نوع نگرش به حکمت متعالیه، انسان را قادر می‌سازد تا نظام روان‌شناسی نوینی - که از گرایش‌های روان‌شناسی اسلامی محسوب می‌شود- را بنا کند. بر همین اساس، با دقت و تأمل در فلسفه صدرای می‌توان شاخصه‌ها و مؤلفه‌های اساسی وجود هوش معنوی در فرد و تا حدودی عوامل تقویت‌کننده آن را استخراج کرد.

در پی این کنکاش یک روان‌شناس می‌تواند تا حدودی به اصلاح و تغییر نگرش ساختار هوش معنوی بپردازد؛ بنابراین اگرچه اصطلاح هوش معنوی یا وجودی در فلسفه ملاصدرا به کار نرفته، اما حضور این سازه روان‌شناسی با مشخصه‌ها و مؤلفه‌های آن در ساختار فلسفی ملاصدرا به وضوح قابل درک است.

در اندیشه ملاصدرا دو نکته مهم هوش معنوی قابل استخراج است: اول این که تأکید روان‌شناسان در هوش معنوی بر یک امر ماورائی است که فرد به واسطه آن به یک زندگی معنادار دست پیدا می‌کند و ملاصدرا با اشاراتی نظیر «روح انسان امری مجرد، لطیف و نورانی است که بدون واسطه به خداوند منتسب است و خداوند استعدادی به او بخشیده است که ظرفیت رهیافت به ژرفای ملکوت آسمان‌ها و زمین را دارد» بر این امر معنوی

۱ کسی که دارای هوش معنوی است، حس یگانگی و وحدت، مرز تمام اشیا و پدیده‌ها را از بین برده و به یک کلیت واحد دست پیدا می‌کند

تأکید می‌کند (ملاصدرا، ۱۴۱۷، ۲۵۵). دوم آن که ملاصدرا هم مانند روان‌شناسان معتقد است معنویت و اتصال به عالم معنا و درک و دریافت دانش‌های الهی، بسیاری از امراض درونی را از بین برده یا مانع بروز آن‌ها می‌شود و در نتیجه فرد زندگی سالمی همراه با سازگاری بهتر و بهینه با محیط و عالم هستی را تجربه می‌کند (همان، ۱۳۶۰، ۴). اما در سیر تأمل و بررسی هوش معنوی در فلسفه صدرای و برای درک شباهت‌ها و تفاوت‌های آن با ساختار کلی نزد روان‌شناسان باید به مسائل زیر توجه کرد:

مسئله اول: مبانی فلسفی حکمت متعالیه در اثبات و درک سازه هوش

معنوی

ملاصدرا در فلسفه خود نظریاتی را بیان کرده است که این مباحث تا حدود زیادی وجود سازه هوش معنوی را در فلسفه او به اثبات می‌رساند. برای نمونه به مهم‌ترین این نظریات اشاره می‌شود:

۱. اصالت وجود و تشکیک وجود: مبنایی‌ترین نظریه در فلسفه ملاصدرا بحث اصالت وجود است. صدرا با طرح نظریه اصالت وجود، اثبات می‌کند که در عالم هستی جز وجود چیزی تحقق ندارد (ر.ک: همان، ۱۹۸۱، ج ۱، ۳۸) و حقیقت وجود حقیقتی واحد است که در عین حال به حسب اختلاف در تقدم و تأخر و تأکد و ضعف دارای مراتب مختلف است (همان، ۱۴۱۷، ۷)؛ پس آنچه باعث اشتراک و پیوند موجودات است، وجود است. وجودی که با تأمل در کنه و حقیقت هر چیز می‌توان به آن دست یافت. وجودی که نه تنها درک آن وحدت، آرامش و سکون را در فرد محقق می‌سازد، بلکه به خاطر داشتن ویژگی تشکیکی‌اش (همان، ۱۹۸۱، ج ۱، ۱۸۶)، اختلافات میان اشیا را نیز به خود بازمی‌گرداند و هر چیزی غیر از خود را معدوم و بی‌بهره معرفی می‌کند. اما آنچه از این تئوری برای اثبات هوش معنوی در فلسفه ملاصدرا قابل بیان است، این است که درک وحدت از مهم‌ترین ویژگی‌های هوش معنوی به شمار می‌آید، زیرا وحدت مرز تمام اشیا و پدیده‌ها را از بین برده و انسان را به یک

کلیت واحد می‌رساند و به فرد کمک می‌کند تا هیچ چیز را با خود بیگانه نداند و جهان را دوست خود تلقی کند، نه موجودی مخاصم و بیگانه که باید بر آن چیره شود؛ نتیجه این تلقی آن است که سطح سازگاری فرد با محیط، افزایش پیدا کرده و به نوعی از آرامش و ثبوت دست پیدا می‌کند. این نازل‌ترین درک وحدت در یک تئوری فلسفی و یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های هوش معنوی نزد روان‌شناسان محسوب می‌شود.

۲. اشتداد وجود: بر اساس این اصل، موجودات متغیر در ذات خود اشتداد داشته و از حالت ضعف به شدت و کمال در حرکت‌اند، به عبارت دیگر یک موجود در هر آن در حال استکمال و اشتداد است (همان، ۱۳۶۸، ج ۳، ۳۲۴) و در سیر استکمالی خود ممکن است جامع کمالات مختلف شود (همان، ۳۲۵).

ملاصدرا بحث اشتداد وجودی را با تعبیر حرکت جوهری هم بیان کرده است. انسان بر اساس حرکت جوهری وجودی ذومراتب دارد، بی آن‌که هویت انسان بودن خود را از دست بدهد؛ وی با استفاده از این اصل برای انسان چهار مقام انسان طبیعی، نفسانی، عقلانی و الهی را در نظر می‌گیرد و بر اثبات این مقامات برای انسان برهان اقامه می‌کند (همان، ۱۹۸۱، ج ۹، ۹۶-۹۷). در این مرحله ملاصدرا با طرح انسان عقلانی و الهی زمینه ورود به بحث تعالی در هوش معنوی را فراهم می‌کند.

نتیجه کلام این است که مبانی حرکت جوهری و بقای هویت شخصی انسان در فلسفه ملاصدرا نشان می‌دهد که در بطن هر نوع تغییر و تحولی که روان‌شناسان در راستای تحول معنوی انسان در نظر می‌گیرند، پیش‌فرض‌های فلسفی عینی یا مشابهی با مبانی ملاصدرا وجود دارد. برای نمونه، هرم ویگلزروث (۲۰۰۴) - چنانچه گذشت - نشان‌دهنده قبول این اصل فلسفی از جانب این روان‌شناس است.

۳. جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا بودن نفس: ملاصدرا با تکیه بر نظریه حرکت جوهری اثبات می‌کند که نفوس انسان‌ها حادث به حدوث بدن است و از پایین‌ترین مراتب وجود، حرکت استکمالی خود را آغاز کرده تا

به سوی فعلیت، تجرد و اعلا مرتبه کمالی اش برسد (ر.ک: همان، ۱۳۶۸، ج ۸، ۳۲۰).

۴. با توجه به این ویژگی در فلسفه ملاصدرا می‌توان چگونگی داشتن ظرفیت تعالی انسان را که روان‌شناسان در هوش معنوی بیان کرده‌اند، تبیین کرد. انسان گرچه در ابتدا جسمانی یعنی متعلق به عالم جسم و ماده آفریده شده است، اما ویژگی مادیات محض را ندارد و به خاطر قوه روحانی که خداوند درون او به ودیعه گذاشته است، ظرفیت تعالی در ساختار آفرینش او وجود دارد (ر.ک: همان، ج ۹، ص ۱۹۴).

۵. انسان و ابعاد جسمانی و روحانی وی: به‌طور کلی می‌توان انسان را از دو منظر جسم و روح مورد بررسی قرار داد. با توجه به دیدگاه ملاصدرا، کسانی که تنها به یکی از دو ساختار توجه می‌کنند، یعنی یا نفس را روحانیه الحدوث و روحانیه البقا می‌دانند یا جسمانیه الحدوث و جسمانیه البقا، با اشکالاتی نظیر عدم حرکت در دیدگاه اول (آشتیانی، ۱۳۸۱، ۳۴) و مادی بودن و داشتن ساختار فیزیولوژیکی صرف در دیدگاه دوم روبرو هستند.

۶. فقر وجودی یا عین‌الربط بودن همه موجودات نسبت به خدا: یکی از اصول مهم فلسفه ملاصدرا امکان فقری است. از دیدگاه او هر ممکنی در وجود، قوام و دوام خود عین فقر و نیاز به خالق خود است و بدون خالق عین نیستی و عدم محض است (ملاصدرا، ۱۴۱۷، ۴۶۱).

۷. توجه به وجود خالق و امر متعالی، رهیافت نیاز موجود فقیر به موجود غنی است. اما انسان اگرچه در اظهار فقر و نیاز مانند همه موجودات دیگر است، اما تفاوت او با سایر موجودات این است که اراده و اختیار دارد و در نتیجه سیر صعودی یا نزول خود را انتخاب می‌کند (همان، ۱۳۵۴، ۴۶۶ و همان، ۱۳۶۸، ج ۹، ۳۹۸) و در این راستا اگر بتواند در سیر صعودی جایگاه وجودی خود را به دست آورد، مظهر تام و تمام خداوند می‌شود که نه تنها در وجود

خود متصف به عالی‌ترین مقامات معنوی شده، بلکه در ساحت او عالی‌ترین درجات معنویت، قابل مشاهده است.

۸. مقامات چهارگانه انسان: به اعتقاد ملاصدرا انسان دارای درجات و مقامات متفاوت است: دسته اول کسانی هستند که فقط ادراک حسی‌شان فعال است؛ مانند پروانه که از مرتبه احساس بالاتر نرفته است که اگر قوای دیگر او مانند تخیل به کار می‌افتاد، پس از احساس سوختن در اطراف شمع مجدداً به سمت آن باز نمی‌گشت.

دسته دوم انسان‌هایی هستند که حواس و خیالشان فعال است؛ ملاصدرا این دسته را به پرندگان تشبیه می‌کند که هرگاه در محلی با چوب یا هر وسیله دیگری مضروب شوند، دیگر به آن محل بر نمی‌گردند.

دسته سوم انسان‌هایی هستند که علاوه بر حواس و خیال، قوه واهمه‌شان نیز فعال شده باشد و مثال می‌زند به اسبی که دائماً از شیر فرار می‌کند و آن را دشمن خود می‌داند، هرچند تا به حال آسیبی از او ندیده است.

اما دسته چهارم انسان‌هایی هستند که حقیقتاً به عالم انسانیت رسیده‌اند و ترس و احساس خطر از امور آینده و اموری که از عالم حس و خیال و وهم بالاتر است را هم درک می‌کنند. ملاصدرا معتقد است برای چنین انسان‌هایی درهای ملکوت باز شده است و آن‌ها قادر به درک و مشاهده حقایق معنوی هستند (همان، ۳۳۸-۳۳۹).

ملاصدرا با این بیان، هوش معنوی را اثبات می‌کند؛ زیرا از دیدگاه او انسان‌هایی هستند که می‌توانند به حقایق معنوی عالم دست پیدا کنند و در دست‌یابی به این حقایق با موجودات دیگر مشترک نیستند و چنانکه نشان می‌دهد رسیدن به درجه هوش معنوی و استفاده از آن همان اصلی است که انسان را از دیگر موجودات جدا می‌کند.

۹. کمال انسان: به اعتقاد ملاصدرا آخرین هدفی که برای هر موجودی محقق است، عبارت است از کمالی که آن موجود به آن اختصاص و انتساب داشته و با آن سازگاری دارد. از طرفی کمال انسان را اتصال به معقولات و رهایی از مادیات و همسایگی با حق تعالی و درنهایت فنا فی الله می‌داند

(همان، ۱۹۸۱، ج ۱، ۲). پس از نظر ملاصدرا آخرین هدف یک انسان، تحقق کمال اصلی و اساسی اوست که همان معنویت عالی است که با تعبیر فَنای فی الله یا انسان کامل در فلسفه او قابل مشاهده است.

بر اساس آنچه بیان شد، سازه هوش معنوی در فلسفه ملاصدرا قابل مشاهده است و از این رهیافت می‌توان مؤلفه‌ها و ویژگی‌های هوش معنوی را نیز از فلسفه وی استخراج کرد.

مسئله دوم: ویژگی‌های هوش معنوی و مشخصه‌های تقویت‌کننده آن در فلسفه صدرای

در ضمن مطالعات اولیه در فلسفه ملاصدرا می‌توان به ویژگی‌های هوش معنوی و مشخصه‌های تقویت‌کننده آن اشاره کرد.

۱. **درک وجود بما هو موجود:** از دیدگاه ملاصدرا کسی که بخواهد علم الهی را درک کند و در زندگی خود به معنویت و عرفان دست یابد، باید بداند که «موضوع علم الهی موجود مطلق است، یعنی این علم در نهایت بلندی و فراگیریش بحث از احوال وجود بما هو موجود است» (همان، ۲۳). پس یکی از ویژگی‌های افرادی که دارای هوش معنوی هستند دست یافتن به یک تفکر وحدت‌گرا است که به واسطه آن مرز تمام اشیا و پدیده‌ها را از بین می‌برند و به یک کلیت واحد دست پیدا می‌کنند. درک وجود بما هو موجود پرده از تفاوت‌ها برمی‌دارد و نگاه انسان را به هر موجودی از آن جهت که هست و وجود دارد، معطوف می‌کند.

۲. **داشتن ذوق عشق و عرفان و وصال به خداوند:** این ویژگی که جنبه انگیزشی و هیجانی هوش معنوی قلمداد می‌شود، نزد ملاصدرا اهمیت ویژه‌ای دارد تا جایی که کتاب فلسفی خود، اسفار اربعه، را با سفرهای چهارگانه عرفان تطابق داده است و این کتاب و کتب دیگر او دارای مضامین عرفانی و عشق و وصال به خداوند است. نمود انسان کامل و چگونگی سیر و سلوک او برای رسیدن به عالی‌ترین مراتب معنویت،

نشان‌دهنده این است که فردی که از هوش معنوی برخوردار است، باید مشخصه عشق و عرفان و وصال به مبدأ عالی هستی در او نمایان باشد.

۳. به دست آوردن خودشناسی: خودشناسی از ویژگی‌های مهم هوش

معنوی قلمداد می‌شود. این ویژگی در فلسفه ملاصدرا از سه جهت، مهم قلمداد می‌شود: اول این که رسیدن به حد قابل قبول و متوازی از خودشناسی یکی از ویژگی‌هایی است که روان‌شناسان هوش معنوی به آن توجه کردند. دوم این که نه تنها خودشناسی از ویژگی‌های هوش معنوی قلمداد می‌شود بلکه پرداختن به آن، زمینه رشد و بلوغ هوش معنوی را در انسان فراهم می‌کند؛ سوم این که خودشناسی در فلسفه ملاصدرا بسیاری از مؤلفه‌های دیگر این هوش را در خود جای داده است؛ به این معنا که بسیاری از ویژگی‌ها و مشخصه‌های هوش معنوی و حتی عوامل تقویت‌کننده آن نزد روان‌شناسان از نتایج و لوازم خودشناسی در حکمت متعالیه محسوب می‌شوند. این نتایج و لوازم عبارت‌اند از:

۱. سؤال و جواب درباره مقصد و سرانجام هستی: کسانی که مرگ

را پایان زندگی و هستی می‌دانند، گرفتار پوچی و بی‌ارزشی و بی‌معنایی زندگی می‌شوند، اما کسانی که مرگ را ادامه مسیر و ابتدای حیاتی نو تلقی می‌کنند، از نظر روانی زندگی سالم‌تر و بهتری خواهند داشت.

ملاصدرا بخشی از کتاب‌های خود را به مسئله مرگ و معاد اختصاص داده است. از دیدگاه وی نفس انسان، حقیقت وجود انسان است و معرفت به نفس و خودشناسی بنای ایمان به آخرت است.

درک خلیفه الهی بودن انسان: انسان تا نداند کیست و برای چه هدفی آفریده شده است، نمی‌تواند جایگاه خود را در هستی به دست آورده و به سطح مناسبی از سازگاری دست یابد. به اعتقاد ملاصدرا انسان با شناخت خود می‌فهمد که خلیفه خدا بر روی زمین

است و هر یک از افراد بشر به اندازه استعداد‌های گوناگون خود بهره‌ای از این خلافت برده است (همان، ۱۳۶۱، ۴۰۹).

لازمه این ویژگی، تقویت ویژگی‌هایی است که روان‌شناسان برای هوش معنوی عنوان کردند که از جمله آن‌ها می‌توان به ظرفیت برای تعالی، ظرفیت پرهیزگاری، توانایی برای تشکیل سلسله مراتبی از ارزش‌ها و اهداف که با سیستم اعتقادی سازمان‌یافته شخص مرتبط است، توانایی برای خدایی کردن و تقدس بخشیدن به امور روزانه، اعتقاد به گران‌بها و مقدس بودن زندگی، معنادار بودن فعالیت‌های روزمره از طریق احساس هدفمندی و یک حس وظیفه‌شناسی در روبرو شدن با رنج‌ها و مشکلات زندگی و ... اشاره کرد.

۲. دیگرشناسی: برای ایجاد سازگاری و رشد و تعالی انسان، لازم

است او درک درستی از واقعیت و دنیای اطراف خود داشته

باشد، به اعتقاد ملاصدرا هر کس که خود را بشناسد، می‌تواند

غیر خود را هم بشناسد (همان، ۱۳۶۰، ۱۳۲).

به‌طور کلی از دیدگاه او نفس انسان مجمع موجودات است، یعنی کمالات هر

موجودی در نفس انسان قرار دارد، در نتیجه هر کس خود را بشناسد، گویی تمام

موجودات را شناخته است (همان، ۱۳۶۱، ۴۰۹)؛ در این صورت انسان می‌تواند به شناخت

عالم دست یابد.

به وجود آمدن شناخت نسبت به موجودات دیگر که بر اثر هوش معنوی در فرد

محقق می‌شود، زمینه ویژگی‌هایی از جمله پذیرش و گشاده‌رویی، کنجکاوی و عشق به

تمام مخلوقات را فراهم می‌کند، این ویژگی‌ها نشان‌دهنده هوش معنوی در انسان و گذر از

هوش‌های طبیعی است.

۳. درک فناپذیری عالم ماده و جاودانی عالم مجردات: به اعتقاد

ملاصدرا هر کس به شناخت نفس خودش نائل شود درمی‌یابد

که عالم جسمانی فناپذیر و عالم روح و مجردات جاودانه است

(همان، ۱۳۶۰، ۱۳۲). این ویژگی به فرد کمک می‌کند مشکلات

معنایی و ارزشی خود را حل کند و بداند که در عالم جسم باقی

نخواهد ماند و روح او در عالم مجردات جاودانه است، در نتیجه بحث معاد و آخرت برای او معنا پیدا کرده و فعالیت‌های زندگی خود را در فضایی غنی‌تر، وسیع‌تر و بامعنا تر قرار می‌دهد و موجب ارتقای کارکرد روزانه و سلامت جسمی و روحی فرد می‌شود.

۴. شناخت بدی‌های خود و سعی در تربیت و اصلاح خود: خودشناسی سبب می‌شود شخص بدی‌هایی که در نفس او مخفی شده‌اند را بشناسد و هیچ عیبی را به دیگری نسبت ندهد، مگر این که آن را در ذات خودش دیده باشد. هم‌چنین وی را قادر می‌سازد در اثر شناخت خود، بر اداره، تربیت و رهبری نفس خویش قدرت پیدا کند (همان، ۱۳۳).

این مؤلفه ویژگی‌هایی همچون زندگی با پذیرش، گشاده‌رویی، کنجکاوی و عشق برای تمام مخلوقات، الهام از طریق ارزش و بصیرت‌ها، اجتناب از بد کردن نسبت به دیگران، پیگیری آگاهانه سلامت روان شناختی برای شخص و جامعه جهانی را نیز در فرد تقویت می‌کند.

۵. عدم وابستگی به دیگران و مقاومت در برابر شیوه‌ها و سنت‌های معمول جامعه: ملاصدرا به این ویژگی با عنوان عدم تقلید از دیگران پرداخته است. با داشتن این ویژگی شخص با خودشناسی از همه انحرافات تقلیدی نجات پیدا می‌کند، زیرا در وجود خود عقل و اختیار را به‌عنوان اصلی اساسی مشاهده کرده و به تبعیت و تقلید دست نمی‌زند (همان، ۱۹۸۱، ج ۹، ۱۳۸ و همان، ۱۳۹۲، ۹۶).

۶. درک و اعتقاد داشتن به یک موجود متعالی (خدا): ملاصدرا معتقد است از طریق خودشناسی بازشناسی و باور به یک موجود

معنوی برتر برای انسان محقق می‌شود. از دیدگاه او هر کس خود را بشناسد خدای خود را می‌شناسد (همان، ۱۳۶۰، ۱۳۳).

پس در اثر خودشناسی بسیاری از مشخصه‌های هوش معنوی نزد روان‌شناسان مانند درک سرچشمه هستی (خدا)، جامع‌نگری، دیگرشناسی و حرکت فراتر از یک خویشتن مفرد به یک کلیت به هم پیوسته، داشتن صلح و آرامش نسبت به خویشتن، ارتقای خود به عنوان یک کل بزرگ‌تر، معنا سازی شخصی، باور داشتن به این مسئله که ما موجوداتی معنوی هستیم و زندگی جسمانی موقتی است، برای فرد تأمین می‌شود.

۷. عقل محوری: ملاصدرا با تبیین مفهوم عقل و مراتب آن در واقع به نوعی به ظاهر شدن هوش معنوی در انسان اشاره می‌کند تا جایی که رشد و بلوغ هوش معنوی را در راستای رشد و بلوغ عقل انسان معرفی می‌کند. باید توجه کرد که غالباً در روان‌شناسی هوش، آنچه به سلامت روح و روان کمک می‌کند، درگرو تصمیماتی است که در فلسفه بر عهده عقل است.

با دقت در فلسفه ملاصدرا می‌توان به طور کلی عقل را از دو منظر بررسی کرد: الف: عقل به عنوان یکی از قوای انسانی که توانایی درک حقایق را دارد و به اعتبار ادراکاتش، به نظری و عملی تقسیم می‌شود.

عقل نظری به چهار قسم تقسیم می‌شود: عقل هیولایی، بالملکه، بالفعل و مستفاد. به اعتقاد ملاصدرا عقل مستفاد عالی‌ترین مرتبه عقل نظری و غایت خلقت انسان محسوب می‌شود (همان، ۲۰۷) و به واسطه آن می‌توان به درک و مشاهده کامل‌ترین امور معنوی و ماورائی دست‌یافت و معرفت خدا و فنای فی الله بعد از دست‌یابی به این مرتبه از عقل محقق می‌شود (همان، ۱۳۵۴، ۲۷۴).

ملاصدرا علاوه بر این، برای عقل عملی که وظیفه تدبیر بدن و سوق دادن قوای انسان به سمت مطلوب را دارد (همان، ۱۹۸۱، ج ۹، ۸۳ و ج ۸، ۳۲۷) نیز مراتبی ذکر می‌کند:

۱. تجلیه یا پاک کردن ظاهر به واسطه تهذیب ظاهر و رعایت ظاهر دستورات الهی
۲. تخلیه یا تطهیر باطن که تطهیر قلب و نفس از ملکات مردوده و اخلاق ناپسند و امور ظلمانی است.
۳. تخلیه که نورانی کردن نفس به صورت‌های علمی و معارف عقلی و صفات مورد رضایت حق تعالی و آراستن باطن است.
۴. حقیقه الحقیقه که فنای نفس از ذات خود و باقی شدن به بقای الهی و کوتاه کردن نظر است از هر چه به جز ملاحظه ربّ و عظمت کبریایی اوست (همان، ۱۴۱۷، ۲۰۷).

با شناخت و بررسی مراتب عقل عملی و عقل نظری، بسیاری از ویژگی‌هایی که روان‌شناسان برای هوش معنوی ذکر کردند، به منصفه ظهور می‌رسد: آزادی درونی همراه با مسئولیت و خردمندی در اعمال، دارا بودن فضیلت‌های اخلاقی و ارزش‌های معنوی، خدمت‌گرایی، اخلاص، شرح صدر، علم‌گرایی، توکل، داشتن تقوا و پرهیزگاری، مجاهدت و مقاومت، مسئولیت‌پذیری، وظیفه‌گرایی، از خودگذشتگی و... علاوه بر این که عقل محوری بزرگ‌ترین موهبتی که خدا به انسان ارزانی داشته؛ یعنی فنا فی الله را برای فرد محقق می‌کند.

با بررسی دیدگاه ملاصدرا می‌توان نتیجه گرفت که هوش معنوی در واقع تعامل دوسویه عقل نظری و عملی است؛ زیرا اگر تزکیه و تهذیب در کار نباشد، نه تنها تفکر انسان نتیجه‌بخش نیست، بلکه اعمال عبادی نیز بی‌بهره می‌شوند (همان، ۱۴۲۰، ۲۸۷). پس انسانی که نسبت به کسب مراتب عقل عملی و نظری به شکل توأمان توجه کرده از هوش معنوی بیشتری برخوردار است و ویژگی‌های مطلوب‌تر و کامل‌تری را از هوش معنوی به دست می‌آورد.

ب: با تعمق در دیدگاه ملاصدرا می‌توان عقل را از منظری دیگری نیز بررسی کرد. وی عقل را به عنوان کل هویت انسان معرفی می‌کند؛ در واقع حیات حقیقی انسان را همین حیات معقول می‌داند. انسان به اندازه‌ای انسان است که به عقل خود اجازه بروز و ظهور

داده باشد (همان، ۱۴۱۹، ۱۴۱). از طرفی هوش معنوی هم در پی به دست آوردن حیات حقیقی و معنوی برای انسان است و این معنا از عقل سبب می‌شود که هوش معنوی در تمامی ابعاد وجود آدمی سیطره افکند. هر انسانی مؤلفه‌های هوش معنوی را بیشتر در خود تقویت کند، به همان اندازه بروز و ظهور پیدا کرده و بسط وجودی بیشتری خواهد یافت. البته باید توجه کرد که این معنا از عقل، ناظر بر تقویت هوش معنوی نیست؛ بلکه ناظر به اثبات هوش معنوی در فلسفه صدر است.

اما این مطلب که عقل و معنویت در فلسفه ملاصدرا چه نسبت و رابطه‌ای با هم دارند را می‌توان از برخی عبارات او استخراج کرد: «انسان تا زمانی که در رحم مادر است بالفعل نبات است و بالقوه حیوان؛ و هنگامی که از رحم مادر خارج می‌شود، نفس او در مرتبه نفس حیوانی است، سپس با اعمال فکر و رویه، ناطق و مدرک کلیات شده و چنانچه مستعد رسیدن به نفس قدسی و عقل بالفعل باشد، در حدود چهل سالگی، یعنی اوایل بلوغ عقلی و معنوی و رشد باطنی به آن دست خواهد یافت.» (همان، ج ۸، ۱۳۶) زیرا غالباً قبل از چهل سالگی متابعت نفس از سایر قوا و متابعت از شهوت اتفاق می‌افتد (همان، ج ۹، ۹۳). به نظر می‌رسد ملاصدرا بلوغ عقلی و معنوی را مساوق با هم دانسته است و چنانچه اشاره شد به هر اندازه فرد بهره بیشتری از تعامل عقل نظری و عقل عملی داشته باشد، بیشتر در مسیر بلوغ هوش معنوی قرار می‌گیرد.

به دلیل آن که حکمت متعالیه فلسفه‌ای است که عرفان، عقل و نقل را در خود به صورت یکپارچه تقویت کرده است، ویژگی‌ها و مؤلفه‌های زیادی از هوش معنوی را می‌توان از آن استخراج کرد، که به نظر می‌رسد، همگی به نوعی نتایج و لازمه ویژگی‌های یادشده هستند.

مسئله سوم: موانع رشد و بروز هوش معنوی

با دقت و بررسی آرای ملاصدرا می‌توان موانع ذیل را برای عدم بروز و تحقق هوش معنوی و رشد آن نام برد:

الف: نقصان طبیعی که مربوط به ذات و جوهر نفس انسان است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ۱۳۶ و همان، ۱۳۹۲، ۹۳)؛

ب: حجاب‌ها و موانعی که نفس مستعد را از تکامل بازمی‌دارد؛ مانند: حجاب مال و مقام (همان، ۲۸)، حجاب تقلید و تعصب (همان، ۱۹۸۱، ج ۹، ۱۳۸ و همان، ۱۳۹۲، ۹۶)، حجاب جهل مرکب (همان، ۱۳۶۰، ۶)، حجاب شهوت و کثرت معاصی (اشتغال به امور حیوانی دنیوی) (همان، ۱۹۸۱، ج ۹، ۱۳۶ و همان، ج ۱، ۱۲)، حجاب انحراف از حقیقت (همان، ۱۹۸۱، ج ۹، ۱۳۷)، حجاب جهل به طریق کسب معارف (همان، ۱۳۸ و همان، ۱۳۹۲، ۹۷-۹۶)، عدم توجه به معقولات (همان، ۱۳۹۲، ۹۴) و حجاب جهل به معرفت نفس (همان، ۱۶).

از دیدگاه صدرای این موانع در نفس انسان وجود دارد، پس وقتی این حجاب‌ها و موانع از قلب انسان مرتفع شد، صورت معنوی در او تحقق پیدا کرده است و راه آرامش بر او نمودار می‌شود (همان، ۱۹۸۱، ج ۹، ۱۳۹).

مسئله چهارم: تفاوت‌های هوش معنوی از دیدگاه روان‌شناسان و ملاصدرا

پس از بیان ویژگی‌ها و موانع رشد معنوی و مبانی آن در فلسفه صدرای باید به این موضوع اشاره شود که آیا ساختار مطرح‌شده نزد روان‌شناسان با نوع نگاه ملاصدرا به معنویت و توجه او به سازه هوش معنوی یکسان است یا می‌توان تفاوت‌هایی را برای آن در نظر گرفت. به نظر می‌رسد که گرچه ظاهراً بسیاری از مؤلفه‌های هوش معنوی در ساختار فلسفی حکمت متعالیه قابل مشاهده است، اما تفاوت‌هایی اساسی بین هوش معنوی در نگاه روان‌شناسان و هوش معنوی از دیدگاه صدرای وجود دارد؛ این تفاوت‌ها عبارت‌اند از:

تفاوت در هدف

هدف روان‌شناس از بحث معنویت در ارائه سازه هوش معنوی، تحقق یک انسان سالم است، درحالی‌که هدف ملاصدرا تحقق انسان کامل است. درواقع روان‌شناسان در تئوری‌های خود به دنبال کسب حداکثری سلامت روانی و جسمانی فرد هستند. سازمان جهانی بهداشت (W.H.O) که هدف خود را حصول عالی‌ترین سطح ممکن بهداشت برای همه مردم تعیین کرده است، درباره بهداشت و سلامتی، در اساسنامه خود

این گونه آورده است: حالت رفاه کامل، جسمانی، روانی و اجتماعی است، نه صرفاً فقدان بیماری یا علیلی (فراسیون، ۱۳۵۴، ۸۹۶)، اما این که سلامت روانی و جسمانی فرد روی هم رفته به عنوان یک انسان تا چه حد با انسان آرمانی و متعالی و کامل ملاصدرا هم‌پوشی دارد، مسئله‌ای است که باید به آن توجه کرد.

در اندیشه صدر سیر انسان کامل در چهار سفر صورت می‌گیرد: سفر من الخلق الی الحق، سفر من الحق الی الحق، سفر من الحق الی الخلق بالحق، سفر من الخلق الی الخلق بالحق (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ۱۳) و بعد از طی کردن این سفرها ویژگی‌های ربانی در انسان به فعلیت رسیده، به بالاترین مراتب و صفات انسانی دست می‌یابد و در نتیجه در بالاترین سطح هوشیاری قرار می‌گیرد.

روانشناسان غرب با جعل عنوان معنویت و به تبع آن هوش معنوی درصدد هستند، خلأهای ناشی از نبود انسجام رفتاری و امیدواری‌های عمیق و وجود یأس‌ها و بی‌تفاوتی‌های غیرقابل اجتناب در انسان‌ها را از بین برده و آن‌ها را به یک نوع ثبات سلامت گونه انسانی برسانند. اما ملاصدرا می‌خواهد یک انسان، تمام ظرفیت‌های وجودی خود را به دست آورده و به انسان کامل تبدیل شود؛ انسانی که نه تنها می‌تواند حقایق عمیق هستی را درک کند، بلکه خود رهبر و پیشوای دیگر انسان‌ها در رسیدن به معنویت و آرامش حقیقی است.

پس هدف ملاصدرا در توجه به معنویت و تحقق آن در انسان و طی کردن مسیرهای عرفانی-فلسفی، هدفی بالذات است؛ یعنی خود انسان محل و موضوع تعالی و معنویت است (همان، ۱۳۹۲، ۶۹)، اما هدف یک روان‌شناس بالعرض و ابزاری است یعنی معنویت وسیله‌ای است برای رساندن انسان و جامعه انسانی به نوعی ثبات و سلامت جسمی و روانی.

تفاوت در موضوع هوش معنوی

ملاصدرا انسان را یک موجود معنوی معرفی می‌کند، اما روان‌شناسان معنویت را به عنوان یک ویژگی برای انسان معرفی می‌کنند. در واقع در تلقی ملاصدرا اگرچه نفس آدمی طلوعی مادی دارد، اما به علت این که در وجودش حقیقت عقلی موجود است، اتصال به عالم عقل را غایت خود قرار می‌دهد. این نوع نگرش نسبت به انسان ماهیت آدمی

را طوری مورد تحلیل قرار می‌دهد که می‌تواند به صورت ذاتی پرسش‌های وجودی در باب نسبت انسان با خدا و جهان مطرح کند و به آن‌ها پاسخ دهد؛ پرسش‌هایی که روان‌شناسی امروز تنها با ضمیمه کردن عنوان معنویت به انسان، آن را به انسان نسبت می‌دهد.

تفاوت در مبانی

در طرح هوش معنوی به عنوان یک سازه روان‌شناسی، روان‌شناس - چنانچه اشاره شد - مبانی اصلی هوش را غالباً هماهنگی و سازش با محیط، توانایی و استعداد کافی برای یادگیری و درک امور، استدلال و پیدا کردن راه‌حل منطقی در مواجهه شدن با مشکلات معرفی می‌کند تا انسان را به درجه‌ای از معنویت برساند که بتواند با محیط خود سازش بیشتری برقرار کند.

روان‌شناسان پس از مشاهده خلأهایی که ناشی از عدم توجه به مفاهیمی نظیر مرگ و زندگی، خدا، ابدیت و ... است، نوع جدیدی از هوش را با عنوان هوش معنوی یا هوش وجودی معرفی کردند. روان‌شناس برای جبران این خلأها و ایجاد سازگاری فرد و محیط در پی آن است که با ایجاد ساختاری معنوی که ممکن است حتی مورد قبول وی نباشد، دست به خلق معنویت در ساختار وجودی انسان کند. در این حال ممکن است آن معنویت با یک موجود فرا طبیعی، نه لزوماً خدا، نیز قابلیت سامان‌دهی داشته باشد.

در این مبنا گویی ما به دنبال معنویتی هستیم که ساخته و پرداخته دست انسان است و گویی با ابرمرد نیچه روبرو هستیم که انسان برای فرار از ترس‌ها و نگرانی‌ها و داشتن الگویی پربار برای الگوبرداری دست به ساخت آن با ویژگی‌های خدایی می‌زند.

اما مبانی ملاصدرا از همان ابتدا به عنوان یک دستگاه فکری با مبانی دینی و عرفانی تطبیق دارد. این مبانی در حد تأمین سلامت دنیایی انسان نیست بلکه در حد تحقق یک انسان کامل است، انسانی با قابلیت‌هایی فراتر از جهان مادی، انسانی که به ابدیت پیوند می‌خورد.

تفاوت در ساختار

ساختار تألیفی یک روان‌شناس ممکن است به صورت القا و نماد یا انتزاع باشد، اما ساختار ملاصدرا بر مبنای تطابق با عالم واقع و دست یافتن به کمال حقیقی است. برای نمونه زمانی که روان‌شناسان تنها تجارب معنوی را برای سلامت روانی فرد مهم نشان می‌دهند و به این نکته توجه نمی‌کنند که این تجارب ممکن است ناخواسته تجارب شیطانی باشند و در نتیجه مرزی بین آن و تجارب معنوی قائل نمی‌شوند، ملاصدرا ویژگی‌های تجارب معنوی حقیقی را نام برده و از این تجارب در جهت نزدیک شدن انسان به ساختار یک انسان کامل کمک می‌گیرد؛ یا در حالی که روان‌شناسان به درک وحدت برای سازگاری با محیط و ایجاد یک تفاهم بین فرد و عالم هستی اشاره می‌کنند، ملاصدرا هدف خود از طراحی الگوی وحدت را رسیدن به فنای فی الله و لمس حقیقت وحدت معرفی می‌کند.

تفاوت در چگونگی دستیابی به معنویت

روان‌شناسان همه چیز را از افق تلاش انسان نظاره می‌کنند و معتقدند هر چه انسان تلاش بیشتری برای درک بهتر از جهان اطراف داشته باشد، نوع سازگاری وی تام و تمام‌تر است. آن‌ها ویژگی‌هایی را نام می‌برند که انسان به واسطه کسب آن‌ها می‌تواند از هوش معنوی برای سلامت خود استفاده کند، اما ملاصدرا معتقد است داشتن معنویت و سرشار بودن از هوش معنوی تنها به توجه، پشتکار و فطرت انسان بر نمی‌گردد، بلکه همه این‌ها قطره‌ای از دریای بخشش خداوند و پرتویی از نور شهود اوست (همان، ۱۳۶۰، ۱۷). ملاصدرا حتی دانش توحید و ایمان حقیقی را نوری می‌داند که خداوند بر قلب هر یک از بندگان که عنایتش بدان‌ها تعلق گیرد، تابانده است (همان، ۲۷).

ملاصدرا همانند عارفان دو نوع کمال برای انسان متصور است:

اول کمال ذاتی که نوعی کرامت از جانب خداوند است؛ یعنی نعمت‌ها و قابلیت‌هایی که به طور تکوینی از جانب خدا عطا شده است. به طوری که اختیار انسان در کسب این مقام نقشی ندارد.

دوم کمال اکتسابی یا ارزشی که منزلت و جایگاهی است که انسان در سایه اختیار خود و با تلاش و کوشش و تصفیه نفس به دست آورده است (شجاری، ۱۳۸۸، ۳۱۳).
عناوینی مانند تنبیه مشرقی، اشراق ربانی و... که ملاصدرا در رأس نکات ناب و دقیق خود می‌آورد، مؤید این ادعاست که وی حتی هوش و تلاش خود را تنها عامل به وجود آورنده چنین دستگاه فکری ارزشمندی نمی‌داند بلکه آن را حاصل عنایت خداوند می‌داند و معتقد است هوش معنوی بدون توجه به عنایت و لطف پروردگار نمی‌تواند ظرفیت تعالی انسان را کامل و وی را به سالم‌ترین و کامل‌ترین نوع بشر تبدیل کند.

تفاوت در نوع نگاه به موجود متعالی و اساس اتصال به ماوراء

در حالی که یک روان‌شناس خدا و یا موجود معنوی را وارد زندگی انسان می‌کند تا به واسطه آن فرد نسبت به محیط سازگاری پیدا کند و تنها انسان را موجود هوشمند در معنویت معرفی می‌کند، ملاصدرا در عالی‌ترین درجات فلسفه خود معتقد است تا خدا شناخته نشود، هیچ موجودی قابل شناخت نیست، زیرا شناخت اصل چیزی فراهم نمی‌شود مگر آن که به سبب و علت آن پی برده شود (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ۱۳).

از دیدگاه ملاصدرا کسانی که دارای هوش معنوی هستند نه تنها می‌فهمند که خود و موجوداتی که دارای نفس هستند، به سمت مبدأ و مقصد متعالی خود، یعنی خداوند، در حرکت هستند، بلکه می‌بینند همه موجودات از کوه و درخت و هر جنبنده‌ای، دارای این حرکت است و تمام عالم در مقام استقامت و پایداری در راه بندگی و خضوع و بردباری‌اند، مگر آفریده‌هایی که قوه فکر دارند و قدرت وهم بر آنان غلبه می‌کند و استعداد گمراهی شیطان در آنان وجود دارد (همان، ۱۶۰).

به این ترتیب، حکمت متعالیه نه تنها می‌تواند تئوری‌های نظری سازه هوش معنوی را در قوی‌ترین حالت سازمان‌دهی کند و مؤلفه‌های اساسی و مورد اعتمادی به جامعه انسانی تقدیم کند، بلکه می‌تواند یکی از منابع مهم و مورد اطمینان برای کسانی باشد که می‌خواهند به سؤالات هوش معنوی خود پاسخ دهند و هوش معنوی خود را تقویت کنند.
این دستگاه فکری می‌تواند زمینه مناسبی برای بررسی و نگاه مجدد به هوش معنوی برای روان‌شناسان فراهم کند تا جایی که دیگر وسیله‌ای برای بهتر زندگی کردن و

۳۰ پژوهش‌های فلسفی-کلامی: سال نوزدهم، شماره اول، بهار ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۷۱

سازگاری انسان با محیط محسوب نشود بلکه به عنوان ساختاری مهم و پایه در روان‌شناسی انسان مدرن مطرح شود که ساختارهای دیگر روان‌شناسی بر اساس راهبردها و اهداف این هوش در روان‌شناسی مطرح شود.

منابع فارسی

۱. آشتیانی، جلال‌الدین، (۱۳۸۱)، شرح بر زاد المسافر صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی، چاپ اول، قم، بوستان کتاب.
۲. رجایی، علیرضا، (۱۳۸۹)، هوش معنوی؛ دیدگاه‌ها و چالش‌ها، پژوهشگاه تربیتی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد، شماره بیست و دوم.
۳. سهرابی، فرامرز، (۱۳۸۷)، مبانی هوش معنوی، فصلنامه سلامت روان، سال اول، شماره اول، صص ۱۴-۱۸.
۴. شجاری، مرتضی، (۱۳۸۸)، انسان شناسی در عرفان و حکمت متعالیه، چاپ اول، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز.
۵. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۰)، اسرار الآیات، به کوشش محمد خواجه‌جوی، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه اسلامی.
۶. _____، (۱۳۶۱)، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، به کوشش محمد خواجه‌جوی، قم، بیدار.
۷. _____، (۱۴۱۹)، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، بیروت، دار التعارف المطبوعات.
۸. _____، (۱۹۸۱)، الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة (با حاشیه علامه طباطبائی)، بیروت، دار إحياء التراث العربی .
۹. _____، (۱۳۹۲)، رساله سه اصل، تصحیح محمد خواجه‌جوی، تهران، انتشارات مولی.
۱۰. _____، (۱۴۱۷)، السواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، چاپ اول، بیروت، مؤسسه التاريخ العربی.
۱۱. _____، (۱۴۲۰)، العرشیه، بیروت: دارالاحیاء لتراث العربی.
۱۲. _____، (۱۳۵۴)، المبدأ و المعاد، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران .
۱۳. صمدی، پروین، (۱۳۸۵)، هوش معنوی، اندیشه‌های نوین تربیتی، دوره دوم، شماره سوم، صص ۹۹-۱۱۳.
۱۴. عبدالله زاده، حسن، و همکاران، (۱۳۸۸)، هوش معنوی، انتشارات روان سنجی.
۱۵. غباری بناب، باقر، و همکاران، ۱۳۸۶، هوش معنوی، اندیشه نوین دینی، سال سوم، شماره دهم، صص ۱۴۷-۱۲۵.
۱۶. کینگ، اورسولا، (۱۳۸۳)، معنویت، ترجمه علی‌رضا شجاعی‌وند، هفت آسمان، ش ۲۳، سال ششم، صص ۹۳-۷۳.
۱۷. یدالله پور، محمد هادی، (۱۳۹۳)، بررسی مفهوم هوش معنوی از منظر روان شناسی و اسلام، دانشگاه علوم پزشکی بابل، نشریه اسلام و سلامت، دوره اول، شماره اول، صص ۴۸-۵۷.
۱۸. اداره اطلاعات سازمان ملل متحد، راهنمای سازمان ملل، ترجمه منصور فراسیون، تهران، وزارت علم و آموزش عالی، ۱۳۵۴، ۸۹۶.

منابع لاتین

19. 1.Amram. J (Yosi),(2005), Intelligence Beyond IQ: The contribution of emotional and spiritual intelligences to effective business leadership, Institute of Transpersonal Psychology
20. 2. Emmons,R.A.(2000). Is Spirituality and Intelligence? The International Journal for the Psychology of Religion , 10(I), 3-26, 27-34
21. 3.Gardner,H. (1983), Frames of mind: The theory of multiple intelligences, New York: Harper Collins
22. 4.Halama , P. , & strizenec , M. (2004). Spiritual , existential or both ? Theoretical considerations on the nature of higher intelligence. studia psychologica , 43 (3)
23. Santos, E, Severo, (2006), Spiritual intelligence; What is spiritual intelligence? How it benefits a person?, www. Skopun. Files. Wordpress.com
24. 6.Wigglesworth, C.(2004), Spirithual intelligence and why it matters. www.consciouspursuits.com
25. 7.zohar D, Marshall I.(2000), SQ- Spiritual intelligence, the ultimate intelligence. London: Bloombury